

درباره ادبیات شفاهی (۱)

تعریف فرهنگ عامه یا تعیین موضوعات آن

O محمد جعفری قنواتی

دقیقی از آن داشته باشیم، ضروری است که توضیحاتی درباره فولکلور ارائه گردد. فولکلور (Folklore) که در زبان فارسی به فرهنگ مردم، فرهنگ عامه، دانش عوام، فرهنگ توده و... ترجمه گردیده است، اولین بار توسط ویلیام جان تامز انگلیسی (در سال ۱۸۴۶ میلادی) عنوان شد. از نظر وی، این واژه ناظر بر پژوهش‌هایی بود که باید در زمینه عادات، آداب و مشاهدات، خرافات و ترانه‌هایی که از ادوار قدیم باقی مانده‌اند، صورت می‌گرفت.^۱ پذیرش این اصطلاح، با مقاومت‌هایی در میان پژوهشگران همراه بود. این مقاومت‌ها بیش از هر چیز، به ابهاماتی مربوط می‌شد که در خود این اصطلاح و نیز تعریف تامز از آن وجود داشت. به رغم چنین مقاومت‌هایی، در زمانی نه چندان زیاد، این اصطلاح در میان اهل علم و نظر مقبولیتی جهانی پیدا کرد.

از فولکلور تعریف‌های فراوانی صورت گرفته است. این تعریف‌ها گاه به هم بسیار نزدیکند و گاه فاصله‌ای نسبتاً بعید از هم دارند. مراجعه به دایرةالمعارف‌های مهم جهان، گویای چنین اختلافاتی است. در فرهنگ‌های تخصصی نیز با چنین اختلافاتی مواجه می‌شویم. فی‌المثل در یکی از فرهنگ‌های تخصصی، به نام «فرهنگ استاندارد فولکلور، اسطوره‌شناسی و افسانه»، قریب بیست و یک تعریف از اصطلاح فولکلور ارائه شده است.^۲ این اختلافات بیش از هر چیز به استنباط‌های متفاوتی مربوط می‌شود که نسبت به دو جزء این اصطلاح، یعنی Folk و Lore در میان پژوهشگران وجود دارد. در حقیقت، مفهوم این اصطلاح ارتباطی مستقیم با تعریفی دارد که از Folk (مردم یا عامه) و Lore (فرهنگ) صورت می‌گیرد. فی‌المثل در یکی از فرهنگ‌های ادبی که به زبان فارسی منتشر

مقدمه: ادبیات شفاهی یا ادبیات عامه یا آن‌گونه که در ایران رواج دارد، ادبیات عامیانه چیست؟ چه بخش‌هایی دارد و چه ژانرها و گونه‌هایی را دربر می‌گیرد؟ ویژگی‌های این ژانرها چیست؟ اهمیت ادبیات عامه در چیست؟ از چه زمانی به این ادبیات توجه شده است؟ ادبیات تألیفی یا نوشتاری ما در گذشته و حال، چه ارتباطی با این ادبیات داشته و به عبارت دقیق‌تر، تعامل ادبیات تألیفی و شفاهی ما چگونه بوده است؟ ادبیات شفاهی در نظام آموزشی ما از چه جایگاهی برخوردار است؟ کار پژوهشی در این زمینه، در چه وضعیتی قرار دارد و با چه مشکلات و مسائلی همراه است؟ سرمنشأ این مشکلات را چه عواملی تشکیل می‌دهند؟ سرانجام برای رفع تنگناها و مشکلات ادبیات شفاهی، چه کارهایی می‌توان انجام داد؟ موارد فوق، بخشی از پرسش‌هایی است که نگارنده قصد دارد طی یک سلسله مقاله، به آن‌ها بپردازد. این مقاله‌ها اگر

چه به هم پیوسته‌اند، کوشش نگارنده این خواهد بود که هر یک از آنها در عین حال، کمابیش از استقلال نیز برخوردار باشد. پیش از هر چیز، باید یادآوری کنم که بخشی از آن‌چه ذکر خواهد شد، برداشت‌های شخصی بنده است که برای گشایش بحثی عمومی در این زمینه، به ساحت اهل نظر عرضه می‌گردد. چنان‌چه این مقاله‌ها و تلاش نگارنده بتواند انگیزه‌ای برای بحث و گفت‌وگو در این زمینه ایجاد کند، صاحب این قلم اجر خود را دریافت خواهد کرد و به همین دلیل، وامدار دوستانی خواهد بود که به نقد این نوشته‌ها بپردازند. زیرا چنین نقدی، علاوه بر روشن شدن مسائل مبهم، باعث دقت و غنای بیشتر نظریات بنده نیز خواهد شد.

ادبیات شفاهی و فولکلور

ادبیات شفاهی بخش مهمی از فولکلور است و برای آن که درک



جمله‌ها و شبه جمله‌هایی که روی کامیون‌ها و تریلی‌ها نوشته می‌شود، در ردیف فولکلور قرار دارند. یادگاری‌هایی که بر در و دیوار نوشته می‌شود، نوشته‌های روی سنگ قبرها، دعاها، طلسمات، قرار داده‌ها، مبیاعه نامه‌ها و قول نامه‌های سنتی، وصیت نامه‌ها و موارد دیگر همه اجزای مهمی از فولکلور هستند که فقط از طریق کتبی حفظ و منتقل می‌شوند.

فولکلور، شامل آن دسته از آداب و رسوم مذهبی است که در میان عامه رواج دارد بدون آن که در مذهب رسمی نشانی از آنها وجود داشته باشد؛ مانند انواع گوناگون سفره‌ها

می‌توان مثال آورد که به صورت زبانی و شفاهی منتقل نمی‌شوند. فی‌المثل اشعار، جمله‌ها و شبه جمله‌هایی که روی کامیون‌ها و تریلی‌ها نوشته می‌شود، در ردیف فولکلور قرار دارند. یادگاری‌هایی که بر در و دیوار نوشته می‌شود، نوشته‌های روی سنگ قبرها، دعاها، طلسمات، قرارداده‌ها، مبیاعه نامه‌ها و قول نامه‌های سنتی، وصیت نامه‌ها و موارد دیگر همه اجزای مهمی از فولکلور هستند که فقط از طریق کتبی حفظ و منتقل می‌شوند. هم‌چنین می‌توان درباره هنر عوام و به ویژه رقص، محدودیت تعریف فوق را تعمیم داد. رقص فقط از طریق نگاه کردن و تمرین و ممارست کسب می‌شود و نمی‌توان گفت که از طریق زبان منتقل می‌گردد. علاوه بر موارد فوق، می‌توان به دانش‌هایی اشاره کرد که به رغم آن که به صورت شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، اما در ردیف فولکلور محسوب نمی‌شوند.

همان‌گونه که دکتر فریدون وهمن، از پیشگامان فولکلور علمی در ایران، پیش از سی سال پیش گفته، به جای کوشش در ارائه تعریف واحدی از فولکلور، بهتر است که موضوعات و مقوله‌های مورد پژوهش فولکلور را مطرح کنیم و روی آن به توافق برسیم. به عبارتی، عرصه فعالیت‌های این علم را تعیین کنیم و درباره آن به نظری واحد دست یابیم.

موضوعات و مقولات مورد پژوهش فولکلور

محمود کتیرایی، پژوهشی ارزنده درباره بخشی از فولکلور مردم تهران دارد که عنوان بسیار بامسما و زیبایی «از خشت تا خشت» را برای آن انتخاب کرده است.^۵ این اصطلاح ناظر بر مجموعه آداب و سنت‌هایی است که افراد هر اجتماعی، به صورت آگاه یا ناآگاه، در طول زندگی آنها را به کار می‌گیرند: یکی از موضوعات مورد بررسی فولکلور را ادبیات شفاهی دربر می‌گیرد که خود به چند نوع یا گونه تقسیم می‌شود: اساطیر، حکایت‌های اسطوره‌ای، افسانه‌ها، قصه‌های پهلوانی، حکایت‌های واقعی، داستان‌های امثال و لطیفه بخشی از این گونه‌ها و هر یک دارای ساختار و موضوعی مشخص و متفاوت از دیگری هستند. در عین حال هر یک از این انواع، خود به اجزای کوچک‌تری تقسیم می‌شوند. ویژگی مشترک انواع فوق، روایی بودن آنهاست.

دسته دیگر شامل آوازها، ترانه‌ها، تصنیف‌ها، واسونک‌ها، دوبیتی‌ها، تک‌بیتی‌ها، نوحه‌ها، اشعار سوگواری‌ها و لالایی‌هاست. ویژگی مشترک این انواع، منظوم بودن آنهاست.

دسته دیگر شامل امثال و حکم، چیستان‌ها، لغزها، زبان زده‌ها، بازی‌های زبانی (یک مرغ دارم روزی دو تا تخم مرغ می‌زاره. چرا دو تا؟) زبان‌های زرگری، زبان مخفی، تشبیهات عامیانه، یادگاری‌ها و دیوار نوشته‌ها (به یادگار نوشتن خطی ز

گردیده Folk به مفهوم «عامیانه» در نظر گرفته شده و با توجه به این استنباط درباره Folk Literature که جزئی از فرهنگ عامه بوده، چنین آمده است: «ادبیات عامه در میان جوامعی که اکثریت مردم آن قادر به خواندن و نوشتن نیستند، رواج دارد».^۲

در یکی دیگر از فرهنگ‌های فارسی، اصطلاحات Folk Lore و Folk-Literature، به یک مفهوم در نظر گرفته شده و در ذیل آنها چنین آمده است:

«ادبیات عامه یا ادبیات توده یا فرهنگ عوام یا فولکلور در مقابل ادبیات رسمی است که مخلوق ذهن مردم باسواد و تحصیل کرده است و مجموعه‌ای است از ترانه‌ها و قصه‌های عامیانه، نمایش نامه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، سحر و جادو و طب عامیانه که در میان مردم ابتدایی و بی‌سواد رواج دارد»^۳ (تأکید از نگارنده این سطور).

براساس این استنباطات و تعاریف جوامعی که اکثریت مردم آنها قادر به نوشتن و خواندن باشند، فاقد فولکلور هستند. براساس این تعاریف هم‌چنین می‌توان گفت در جوامعی نیز که سواد خواندن و نوشتن عمومیت پیدا نکرده است، آن گروه‌هایی که از نعمت سواد برخوردارند، فاقد فولکلور هستند.

چنین تعریف‌هایی محدود به زبان فارسی نیست، بلکه در میان اروپاییان نیز می‌توان به چنین تعریف‌هایی برخورد کرد.

خلاف تعاریف فوق که مبتنی بر تعریفی محدود از واژه Folk است، امروزه فولکلورشناسان در میان جوامع صنعتی و پیشرفته نیز گونه‌های (ژانر) گوناگونی از ادبیات عامه را مورد شناسایی و پژوهش قرار می‌دهند. فی‌المثل در میان کارگران جوامع صنعتی یا حتی در میان تحصیل کردگان هر ملت، لطیفه‌ها، هزلیات، مطایبات و ترانه‌هایی وجود دارد که بی‌تردید در ردیف فولکلور قرار دارند.

در کنار این استنباطات که مبتنی بر درکی محدود از «مردم» یا «عامه» (Folk) است، می‌توان به استنباطات و تعاریفی اشاره کرد که در تعریف واژه «فرهنگ» (Lore) با هم اختلاف دارند. عده‌ای فقط ادبیات و هنر و سایر دستاوردهای معنوی را مترادف فرهنگ می‌دانند و برخی تعریفی عام‌تر از آن را مورد نظر قرار داده، مؤلفه‌های مادی جامعه را نیز در ردیف آن محسوب می‌کنند. به رغم همه تفاوت‌هایی که در این استنباطات و تعاریف وجود دارد، تقریباً همه آنها روی یک موضوع اتفاق نظر دارند؛ یعنی درباره شیوه انتقال فولکلور براساس این وجه مشترک، فولکلور به آن بخش از دانش و هنر گفته می‌شود که به صورت شفاهی و زبان به زبان، از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.

این وجه مشترک، اگر چه مبین بخشی از واقعیت است، به خودی خود نمی‌تواند تعریفی دقیق و جامع باشد. زیرا بسیاری از مواد و عناصر فولکلور را

دل‌تنگی / در این زمانه ندیدم رفیق یک رنگی)، ماشین نوشته‌ها (بیمه ابوالفضل، بایا منتظرت هستم، در حقیقت مالک اصلی خداست / این امانت بهر روزی نزد ماست)، اشعاری که برای نوازش خوانده می‌شود (ماشاءالله چشم نخوری ایشاءالله)، نفرین‌ها، حاضر جوابی‌ها (رأس میگی؟ کاسه تو بیار ماس بگیر یک کیلو کالباس بگیر) و...

آن چه در فوق و البته به اختصار گفته شد، هر یک جنبه‌هایی از ادب عامه را در خود دارد.

وجه دیگر فولکلور، شامل آن دسته از آداب و رسوم مذهبی است که در میان عامه رواج دارد بدون آن که در مذهب رسمی نشانی از آنها وجود داشته باشد؛ مانند انواع گوناگون سفره‌ها. برخی از این آداب حتی ممکن است از طرف تمام یا بخشی از مذهب رسمی منع شده باشد؛ مانند موارد معینی از سوگواری برای اولیا و مقدسین (قمه زدن و...) جشن‌های مذهبی نیز بخشی از فولکلور است؛ مانند عید قربان، مبعث پیامبر، عید فطر، عید غدیر، مولودی‌خوانی‌ها، دید و بازدیدهای مخصوص این مراسم، اشکال پذیرایی‌ها و...

بخش دیگر فولکلور، شامل آداب و مراسم عروسی (خواستگاری، بله برون، نامزدی و انواع آن، ناف بریدن پسر و دختر برای یکدیگر، الزام ازدواج پسر عمو و دختر عمو)، ختنه‌سوران، جشن گرفتن، دعوت کردن و شیوه‌های آن، آبستنی و یارها و انواع آنها، زایمان، حمام بردن زائو، طبابت‌های خاص ماما در حین زایمان و پس از آن، پنجه مریم، بریدن ناف بچه، دعاهایی که برای زنان دیرزا خوانده می‌شود، شست و شوی نوزاد، خواندن اذان در گوش نوزاد، نام‌گذاری و چگونگی انتخاب آن.

- زیارت رفتن به اماکن مقدس، اعمال قبل از سفر، آشتی کردن و حلالی طلبیدن، چاوشی خواندن
- چهارشنبه‌سوری، نوروز، سفره نوروز، پیک‌های نوروزی، حاجی فیروز، دید و بازدیدها، عیدی دادن و عیدی گرفتن، سیزده‌بدر، بخت گشایی و...

- اماکن مقدس، چشمه‌ها و درخت‌های نظر کرده، قدمگاه‌های اولیا، مانند قدمگاه‌های منسوب به حضرت علی و خضر نبی
- غذاهای نذری، مانند شله‌زرد، آش پشت پا، آش رشته، قربانی کردن، انواع قربانی، شیوه تقسیم گوشت قربانی.

- مرگ و تشییع جنازه، انواع سوگواری، مانند سربرهنه و پابرهنه شدن، حجله گرفتن برای جوانان، گیس بریدن زنان در مرگ جوانان و بزرگان خانواده، مراسم سوم، هفتم، چهلم و سال، تفاوت‌های مجالس سوگواری زنانه و مردانه، به قبرستان رفتن و شیوه مراسم ختم و سوگواری، فی‌المثل در میان برخی از طوایف و عشایر جنوب رسم است که بزرگ طایفه، گوشه فرس خانه صاحب عزا را وارو می‌کند که به معنای پایان مراسم سوگواری است، سنگ قبرها، نوشته‌های روی سنگ قبرها، چگونگی نوشتن نام میت روی سنگ قبر، فی‌المثل آیا اسامی زنان و دختران را هم می‌نویسند یا فقط اسامی مردان را روی سنگ می‌نویسند، لباس سیاه پوشیدن، مدت آن و شیوه درآوردن و ترک آن و پوشیدن لباس معمولی، فی‌المثل در برخی مناطق رسم است که بزرگ خانواده، برای کسانی که لباس سیاه پوشیده‌اند، چند متر پارچه می‌برد که به مفهوم پایان دادن به پوشیدن لباس سیاه است. خیرات کردن برای میت، انواع خیرات و ایام آن، به جا آوردن نماز و روزه برای میت، قرآن خواندن برای میت و انواع و اشکال آن.

- جادو و جنبل، فال‌گیری، شیوه‌های جلب محبت، مهره مار و... جارو کردن، گرفتن ناخن، نمک و حرمت آن، خواب‌گزاری، حیوانات مختلف و عقاید نسبت به آنها (سگ باوقاست و همیشه دعا می‌کند که صاحب خانه عمر دراز داشته باشد، اما گربه بی‌چشم و روست و مرگ صاحب خانه را از خدا می‌خواهد)، اجاق و چراغ و حرمت آنها، صلوات فرستادن هنگام روشن شدن چراغ، سوگند خوردن به چراغ - کشاورزی، شیوه کاشت و داشت و برداشت تقسیم محصول، دعاهای ویژه خرمن، جشن‌های خرمن، شیوه کیل کردن، شیوه آبیاری، تقسیم آب، چگونگی

پرداخت مزد میراب، اسامی محلی محصولات مانند خرما که در جنوب برای هر مرحله از رشد آن نام خاصی وجود دارد، یا برنج در شمال، خشکسالی، آیین‌های تمنای باران، آیین‌های بند آمدن باران.

- دامداری، اسامی محلی دام‌ها، به چرا بردن آنها، استخدام چوپان، مزد چوپان، غذاهای محلی خاص، دام‌ها و...

- انواع بازی‌ها، بازی‌های کودکان و بزرگسال، اشعار حین بازی، یارگیری، بازی‌های مخصوص شب‌های زمستان، مثل گل بازی و... سایر آداب زمستان، مانند آداب و رسوم ویژه شب چله.

مقوله‌هایی که طرح شد، هر یک استعداد آن را دارد که کتاب‌های گوناگونی درباره آن نوشته شود و پژوهش‌های مستقلی در موردش صورت گیرد. همان‌گونه که از مضمون و محتوای این مقوله‌ها برمی‌آید، فرهنگ عامه را می‌توان به دو بخش کلی دانش عامه و ادب عامه تقسیم کرد. به عبارت دیگر، فرهنگ عامه از یکسو با انسان‌شناسی و از سوی دیگر با ادبیات ارتباط دارد. مثلاً بخش‌هایی که به آداب، معتقدات، جشن‌ها و مسائلی از این قبیل ارتباط دارند، بیش از هر چیز به انسان‌شناسی نزدیک هستند و اجزایی مانند افسانه‌ها، اساطیر، قصه‌ها، ترانه‌ها، تصنیف‌ها، امثال و حکم و مانند این‌ها به ادبیات شانه می‌زنند. همین موضوع باعث مباحث جدی در میان اهل نظر گردیده و درباره حدود و ثغور آن، مطالب فراوانی نوشته شده است.

امروزه فرهنگ عامه در بسیاری از نقاط دنیا، مانند



فرهنگ عامه از یکسو با انسان‌شناسی و از سوی دیگر با ادبیات ارتباط دارد. مثلاً بخش‌هایی که به آداب، معتقدات، جشن‌ها و مسائلی از این قبیل ارتباط دارند، بیش از هر چیز به انسان‌شناسی نزدیک هستند و اجزایی مانند افسانه‌ها، اساطیر، قصه‌ها، ترانه‌ها، تصنیف‌ها، امثال و حکم و مانند این‌ها به ادبیات شانه می‌زنند

مسائلی که در فرهنگ رسمی به راحتی قابل شناسایی نیستند، با بررسی و واکاوی فرهنگ عامه، می‌توان به آنها پی برد. از همین رو، تعبیر «فرهنگ غیررسمی» نیز برای آن به کار گرفته می‌شود. به همین دلیل، باید گفت که مطالعه هر جامعه‌ای، آن گاه ثمربخش خواهد بود به نتیجه‌های کاربردی می‌انجامد که علاوه بر فرهنگ رسمی، به فرهنگ غیررسمی نیز تسری یابد

برخی از کشورهای اروپایی، آمریکا، هند و جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، به عنوان دانشی مستقل مورد توجه بوده و در نظام دانشگاهی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و کرسی خاص خود را دارد.

نکته دیگری که از اجزای فرهنگ عامه می‌توان استنباط کرد، این است که اجزای فوق‌بازتاب روحیات، خلیقات و آرزوهای هر ملتی است و ریشه در اعماق جامعه دارد. مسائلی که در فرهنگ رسمی به راحتی قابل شناسایی نیستند، با بررسی و واکاوی فرهنگ عامه، می‌توان به آنها پی برد. از همین رو، تعبیر «فرهنگ غیررسمی» نیز برای آن به کار گرفته می‌شود. به همین دلیل، باید گفت که مطالعه هر جامعه‌ای، آن گاه ثمربخش خواهد بود و به نتیجه‌های کاربردی می‌انجامد که علاوه بر فرهنگ رسمی، به فرهنگ غیررسمی نیز تسری یابد.

یکی از دلایل رویکردهای میدانی در عرصه پژوهش‌های علمی، حاصل درک همین ضروریات است. اگر فرهنگ جامعه‌ای را به پرنده‌ای تشبیه کنیم، فرهنگ رسمی و فرهنگ عامه (یا غیررسمی)، دو بال آن پرنده هستند. فعالیت برای شناخت هر جامعه، چنانچه فقط متکی بر فرهنگ رسمی باشد، راه به جایی نخواهد برد. حتی شناخت فرهنگ رسمی جامعه هم وقتی مقذور خواهد بود که فرهنگ عامه آن جامعه، به درستی بررسی و شناخته شود. زیرا فرهنگ عامه متن اصلی زندگی فرد را تشکیل می‌دهد و بنابراین در کلیه حالات و رفتار و اندیشه‌های آدمی اثر می‌گذارد و از این رهگذر فرهنگ غیررسمی نیز بی‌تأثیر نمی‌ماند^۲

این موضوع، هم در ارتباط با ادبیات و هم سایر اجزای فرهنگ عامه مصداق دارد. فی‌المثل از دیوان حافظ می‌توان دو بیت زیر را مثال آورد که بدون اطلاع از دانش عامه، نمی‌توان به درک صحیحی از آن دست یافت:

عفاله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد

به رحمت هم کمائی بر سر بیمار آورد

و بیت دیگر:

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم

وه زین کمائی که بر سر بیمار می‌کشی
استاد زنده یاد انجوی شیرازی، درباره این ابیات گفته است که رسمی در میان مردم وجود داشته که وقتی از دوا و درمان بیماران فایده‌ی نمی‌دیدند، مجمعه بزرگی در کنار بیمار نگه می‌داشتند و بی‌آنکه خود او متوجه باشد، گلوله‌های گلین در کمان می‌نهادند و به شدت به مجمعه می‌زدند تا بیمار با شنیدن آن صدای غیر منتظره،

یک باره تکان بخورد، بترسد و بهبود یابد. در نسخه دیوان حافظ، تصحیح علامه قزوینی، به جای «کمائی بر سر بیمار می‌آورد»، آمده است «پیمای بر سر بیمار» و در نتیجه، مفهوم بیت روشن نیست.^۱ هم‌چنین بدون اطلاع دقیق از فرهنگ عامه، بسیاری از بیت‌های پندنامه فریدالدین عطار نیشابوری را نمی‌توان با دقت تعریف و تفسیر کرد:

تکیه کم کن نیز بر پهلوئی در

باش دایم از چنین خصلت به در

ای پسر بر آستان در مشین

کم شود روزی ز کرداری چنین
مردم اعتقاد دارند «اگر کسی در آستانه در اتاق بایستد و به چارچوب در تکیه کند، در آن خانه دعوا راه می‌افتد.» یا این که «هر کس توی درگاه بنشیند، به تهمت ناحق گرفتار می‌شود.»^۲

استاد زنده یاد دکتر محبوب، با توجه به احاطه بر ادب کلاسیک و نیز ادب عامه، با ذکر مثال‌های فراوان، بحث مستوفایی در این زمینه ارائه داده است.^۳

پی‌نوشت:

۱- پراپ، ولادیمیر: ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، ۱۳۷۱، ص ۶

۲- Standard Dictionary of Folklore Leach and Mythology and Legend. by Maria

۳- داد، سیما: فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، ۱۳۷۵، ص ۲۲

۴- میرصادقی، جمال و میمنت: واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، کتاب مهنار، ۱۳۷۷، ص ۲۳

۵- کتیرایی، محمود: از خشت تا خشت، نشر ثالث

۶- طرح مقوله‌ها و سرفصل‌های مربوط به فولکلور، از مقاله‌های صادق هدایت، دکتر فریدون وهمن و استاد انجوی شیرازی استفاده شده است و برای این موضوع، خود را مدیون آنها می‌دانم.

۷- فرهنگ عامه، خصوصیات، کنش و نقش آن، محمود خلیقی، مندرج در فصلنامه فرهنگ و زندگی، شماره ۲۵ و ۲۶ بهار و تابستان ۱۳۵۷

۸- فصلنامه فرهنگ مردم - سال دوم، شماره اول، بهار ۱۳۸۲، ص ۶۷

۹- سکوزاده، ابراهیم: عقاید و رسوم عامه مردم خراسان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۸۶.

۱۰- محبوب، دکتر محمد جعفر: ادبیات عامیانه ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، نشر چشمه، ج اول، ص ۵۹ تا ۸۶.

درآمدی بر

عامه‌پسندانه‌ها

O کاتارینا ورزی

مردم پسند.

و نیز:

عامه‌پسند: آن چه را مردم معمولی پسندند، آن چه را عرف پسندد.

و برای درک بهتر آن:

عام: مقابل خاص، همگانی، همگان، تمام مردم

و (در میان شش ستون معانی مختلف):

عرف: معروف، معروف و مشهور و شناخته، آن چه در میان مردم معمول و

متداول است.

در واقع مفهوم واژه «عامه‌پسندانه» به صورت لغوی، چنین است: موضوع

و مسئله (یا کتابی) که مورد پسند و تأیید اکثر مردم است. مانند تمام کتاب‌ها،

فیلم‌ها و موسیقی‌ها و به طور کل تمام انواع هنری که آمار فروش آنها نشان

دهد که مورد پسند مردم هستند.

پس ریشه این هیاهو از کجاست؟ از دو معنی دیگر، در میان این معانی:

عام: نادان، در تداول مردم عوام یعنی مردم جاهل و نادان

عامه: سرگشته در گمراهی

مدت‌هاست که با اصطلاح «عامه‌پسندانه» آشنا شده‌ایم و در صحبت متخصصان ادبی و استادان دانشگاه، در میزگردهای تلویزیونی، در نقدهای چاپ شده در روزنامه‌ها و بیش از هر جای دیگر، در گفت‌وگو با بزرگ‌ترهایی که کتاب‌های مورد علاقه ما را مردود دانند و می‌خواهند ما را تشویق کنند که داستان‌های عامه‌پسندانه را رها کنیم و به مطالعه «ادبیات» بنشینیم، بارها این اصطلاح را شنیده‌ایم.

البته با در نظر گرفتن کله‌شقی مخاطبان، این نوع نصیحت‌ها تا حالا فایده زیادی نداشته است. در جشنواره کرمان دوباره با واژه «عامه‌پسندانه» روبه‌رو شده‌ایم؛ این بار در مقابل کتاب‌های «آموزنده» و «فرهنگ ساز» و به عنوان خطری مخرب برای ذهن کودکان.

«عامه‌پسندانه» یعنی چه؟

نخست به فرهنگ‌های ادبی مراجعه می‌کنم، اما چیزی در این مورد نمی‌یابم. پس بزرگ‌ترین منبع مفاهیم زبان فارسی را در دست می‌گیرم. در فرهنگ دهخدا چنین می‌یابم:

عام‌پسند: آن چه قبول عامه دارد، آن چه مقبولیت عامه دارد، همگان پسند،

عامیانه: منسوب به عوام و مردم بی‌سواد و فرومایه و پست در واقع هنگام بیان اصطلاحات «عام‌پسندانه» و «عامه‌پسندانه» در مفاهیم منفی، گوینده به جای استفاده از معنای «اکثریت» و «همگانی»، از معنای «بی‌سواد» استفاده می‌کند و این برخورد، چند مشکل ایجاد می‌کند.

در درجه اول، بار منفی این واژگان، زمانی در قرن‌های گذشته وضع شد که اکثر مردم در ایران، امکان فراگیری خواندن و نوشتن نداشتند و ادبیات و فرهنگ به طور کلی، در دست گروه کوچکی از «خواص» بود - معمولاً در ارتباط با دربار روز - که جریان‌های فرهنگی را تعیین می‌کرد. اما امروزه «اکثریت» و «عموم» مردم ایران از نعمت سواد بهره می‌برند و فکر می‌کنم انصاف نباشد که به سبب سلیقه کتاب‌خوانی خود، «جاهل» و «نادان» خطاب شوند.

مشکل دیگر آن است که «عامه‌پسندانه» بودن، دلیل بر فقدان کیفیت فرهنگی و ادبی نیست. عامه‌پسندانه‌ترین اثر ادبی زبان فارسی، دیوان حافظ است. این مجموعه چنان محبوب است که در کنار بزرگسالان اهل ادب و علاقه‌مند به بررسی‌های عمقی مفاهیم شعری، نوجوانان آن را به سبب زیبایی اشعار، با علاقه مطالعه می‌کنند و به هم هدیه می‌دهند.

جالب آن است که حافظ از همان اول «عامه‌پسندانه» بود. او با رفتار و اعتقادات روحانیان درباری زمان خود مخالف بود و اکثر اشعار وی، در نگویش آن گروه «خواص» سروده شده است. شاعر محبوب دیگر ایرانی، باباطاهر عریان، توسط عرفای اطراف خود، به عنوان «عامی» مورد مسخره قرار می‌گرفت. شکسپیر انگلیسی نیز از سوی ادیبان درباری دوران خود، مردود شده بود و تنها حمایت ملکه الیزابت اول - که خود را فرمانروایی «عامه‌پسندانه» می‌دید - او را بر جای نگاه داشت. قبل از او اشعار و حکایات چاسر^۱ از سوی مقامات کلیسا محکوم شده، اما بر زبان عوام جاری بود و فکر نکنم که دولت وقت روسیه، از تصاویری که تولستوی و داستایوفسکی از سرزمین خود طرح کرده بودند، راضی بوده باشد. تولستوی تبعید و داستایوفسکی محکوم به مرگ شد. البته منظور من آن نیست که هر اثر ادبی که امروز توسط مقامات و متخصصان، به عنوان «عامه‌پسندانه» و «خطرناک» مردود می‌شود، جزو ادبیات کلاسیک فردا خواهد بود. اما باز قابل توجه است که در بسیاری از موارد، سلیقه مردم تعیین‌کننده سلیقه آینده است، نه انتخاب خواص و تعداد زیادی از این آثار، توسط مردم عادی خلق شده‌اند. نویسندگانی مانند خواهران بروننه، جین اوستن، لوییژا می‌الکوت و حتی والتر اسکات از میان طبقه متوسط دوران خود برخاستند، هیچ ادعایی بر ادیب و فرهنگی بودن نداشتند و بسیاری از آنها به علت جنسیت خود، حتی از امکانات فرهنگی ارابه شده در زمان خود بهره نبردند. اما آثار همین نویسندگان، امروزه به عنوان متون «خوب» برای نوجوانان توصیه می‌شود. در عین حال، نویسندگانی «عامه‌پسندانه‌تر» از چارلز دیکنز، الکساندر دوما یا ژول ورن پیدا نمی‌کنیم که از همان اول، خوانندگان طبقه متوسط و پایین را مخاطب خود قرار دادند و برای سرگرمی و تفریح آنان داستان نوشتند. اما چرا این‌گونه است؟ چرا شکسپیر بزرگ‌ترین ادیب تاریخ انگلیس است و نه کریستوفر مارلو^۲ یا یکی از نویسندگان هم دوره آنها؟ چرا از میان صدها شاعر ایرانی، تنها یک دسته کوچک آشنای مردم ما هستند و چرا از میان آنها شعر حافظ است که بر زبان‌ها جاری شده؟ چرا جین اوستن و خواهران بروننه و نه یکی از نویسندگان تحصیل کرده یا اشرافی دوران آنها؟

هنر به طور کل عام‌پسندانه است؛ اگر نبود، امروزه هنری نبود. اگر نویسندگان، شب به شب به دور نقال جمع نمی‌شدند و طلب داستان‌های بیشتری نمی‌کردند، امروزه هنر داستان‌سرایی نداشتیم، اگر جملات و کلمات موزون توجه شنونده را جلب نمی‌کرد، امروز از شعر خبری نبود. اگر اجناد ما اصوات هماهنگ را دل‌پسند نمی‌یافتند، امروز موسیقی نداشتیم. اگر در میان انسان‌ها گرایشی برای بیان افکار و احساسات در تصویر وجود نمی‌داشت، نقاشی و طراحی مدرن نیز تکامل پیدا نمی‌کرد. ما هنر را به هفت صورت

طبقه‌بندی می‌کنیم، اما در طول تاریخ و ماقبل تاریخ، قبل از آن که خط و طریقه‌های دیگر ثبت وقایع پدید آیند، خدا می‌داند چند نوع «هنر» دیگر خلق شد که چون توجه مخاطبان را جلب نکرد، از بین رفت.

آن چه مخاطب را به سوی اثر جلب می‌کند، می‌تواند یکی از چندین جنبه مختلف اثر باشد. یکی موضوع اثر است که می‌تواند بنا بر نیاز زمان، متفاوت باشد. ما می‌بینیم که به عنوان مثال در دوران خفقان سیاسی، داستان‌های سیاسی و اجتماعی مردم را جذب می‌کند یا در دوران جنگ، شنوندگان ترجیح می‌دهند داستان‌های رزم و نبرد بشنوند که قهرمان در آنها پیروز است. بعضی موضوع‌ها هم جذابیتی پاینده دارند: داستان‌های افسانه‌ای و حماسی که قرن‌ها و قرن‌ها توجه شنوندگان و خوانندگان را جلب کرده‌اند.

جذابیت دیگر اثر، در قالب آن قرار دارد. به سادگی می‌توان دید که داستانی در حالت مکتوب زیباتر است و داستانی دیگر در حالت نمایش‌نامه. یکی از مهم‌ترین مثال‌ها در این زمینه شاهنامه فردوسی است. با آن که همه ایرانی‌ها از این اثر به عنوان شاهکار ادبی ملی ما یاد می‌کنند، امروزه درصد کمی شاهنامه را مطالعه کرده‌اند. این در حالی است که همین یک و دو نسل گذشته، حتی اشخاصی که سواد کتاب خواندن را نداشتند، قادر بودند ابیاتی از این حماسه را از حفظ قرائت کنند و داستان‌ها را به خوبی می‌شناختند. این افول ادبی دلایل بسیار دارد، اما در نظر شخص من، یکی از دلایل آن، از بین رفتن سنت نقالی و پرده‌خوانی در ایران است. حال و هوای شورانگیز حماسی را بهتر می‌توان با تن صدا و کمک تصویر بیان کرد. کاغذ خشک قادر نیست آن جذابیت خاص را به خواننده منتقل نماید.

جنبه سومی که بر جذابیت اثر تأثیر می‌گذارد، سبک ادبی آن است. با آن که (همانند موضوع) سلیقه مخاطبان در این زمینه می‌تواند در دوران مختلف متفاوت باشد، اما نرمی سبک، حالت شاعرانه یا شوخ‌طبعانه در نثر و سهولت مطالعه متن، خوانندگان بیشتری را جلب می‌کند. در عین حال، باید توجه داشت که سهولت متن و ادیبانه و حتی شاعرانه بودن آن در تضاد با هم قرار ندارند.

اما جنبه‌ای که باعث برخورد‌های تند و تیز قید شده در بالا می‌شود، محتوای اثر است. در این جاست که بحث «آموزنده» بر علیه «خنثی» و «مخرب» آغاز می‌شود. بگذریم که خواندن در درجه اول یک سرگرمی است، نه یک عمل شاق و با هدف و این که برداشت از «آموزنده» و «خنثی» و «مخرب»، به اندازه انتخاب کتاب، یک مسئله شخصی و دلخواه است. سؤالی که ذهن متخصصان را جلب می‌کند، بسیار ساده است: چرا کتاب‌های با محتوای بد، خوانندگان بسیاری دارند و کتاب‌های با محتوای خوب، خوانندگان کم‌تری؟ و جواب آن نیز بسیار ساده است: زیرا گروه اول جذاب‌تر است. هرکسی که دوازده سال زجر در کلاس درس نشستن را کشیده است، می‌تواند گواهی دهد که محتوای خوب و مناسب، به تنهایی کتاب را جذاب نمی‌کند.

در نمایشگاه کتاب فرانکفورت به سال ۲۰۰۳، میزگردی تشکیل شد با حضور متخصصان آموزشی و تولیدکنندگان برنامه‌ها و بازی‌های آموزشی کامپیوتری. موضوع بحث سؤالی بسیار مشابه بود: چرا بازی‌های کامپیوتری، نسبت به برنامه‌های آموزشی، فروش بیشتری دارند؟ نتیجه میزگرد، چنین بود: سازندگان بازی‌های کامپیوتری، در یک بازار بسیار خشن و خطرناک با هم رقابت می‌کنند. آنها برای جلب مشتریان زحمت فراوان می‌کشند، وقت بسیاری برای تولید برنامه‌های جدید، طراحی‌های عالی، شوگردها و گنجاندن نکته‌های جدید در بازی‌ها و این نوع مسائل ریز صرف می‌کنند. در حالی که تولیدکنندگان برنامه‌های آموزشی، انتظار دارند محصولات آنها به خاطر عنوان آموزنده و توصیه‌های متخصصان به فروش برسد.

درست است که والدین برنامه‌های آموزشی را می‌خرند، اما کودکان با پول تو جیبی خود، به سوی برنامه‌های جذاب‌تر، یعنی همان بازی‌های کامپیوتری می‌روند. یکی از تولیدکنندگان به سادگی تقصیر را به گردن گروه خود انداخت

که در زمان ساخت برنامه‌ها، سلیقه مشتریان اصلی را در نظر نمی‌گیرد و برای جلب مشتری زحمت کافی نمی‌کشد.

در مورد ادبیات، به خصوص ادبیات کودک و نوجوان، مشکلات مشابهی وجود دارد. نویسندگان ادبیات داستانی هم در یک بازار خشن با هم رقابت می‌کنند. آنها باید در میان صدها نویسنده دیگر، یک ناشر را راضی کنند که کتاب آنها را قبول کند. باید از اول به فکر جذب خواننده باشند و نمی‌توانند امکان شکست را بپذیرند. در نتیجه، از همان اول و تا جایی که امکان دارد، بر جنبه‌های مختلف کتاب کار می‌کنند. اما تعداد زیادی از مؤلفان کتاب‌های

بگذریم که خواندن در درجه اول یک سرگرمی است،

نه یک عمل شاق و با هدف و این که

برداشت از «آموزنده» و «خنثی» و «مخرب»،

به اندازه انتخاب کتاب، یک مسئله شخصی و دلخواه است.

سوآلی که ذهن متخصصان را جلب می‌کند،

بسیار ساده است: چرا کتاب‌های با محتوای بد،

خوانندگان بسیاری دارند و کتاب‌های با محتوای خوب،

خوانندگان کم‌تری؟

«آموزنده» طبقه‌بندی کتاب خود را کافی می‌دانند و از شکست تجاری خود تعجب می‌کنند.

تهیه کتاب آموزنده «عامه‌پسندانه» برای کودکان امکان دارد. راسل استنارد^۱ در یک مجموعه داستان علمی، تخیلی، فرضیه‌های آلبرت آینشتاین را برای کودکان توضیح داد و سیل نامه خوانندگان، مدرکی بر موفقیت او در میان مخاطبان بود.^۲ انتشارات اسکولاستیک^۳ با استفاده از محققان و نویسندگانی همانندتری دیری^۴، آنیتا گانری^۵ و طراحانی همانند مارتین براون^۶ یا مایک فیلیپس^۷، کتاب‌های آموزشی در رشته‌های مختلف مانند تاریخ، زندگی‌نامه‌های بزرگان، جغرافیا و زمین‌شناسی، ورزش و رشته‌های دیگر تهیه و چاپ کرده که ضمن داشتن اطلاعات دقیق در رشته خود، در قالبی شبیه کتاب کمیک، با نثری ساده و بیانی طنزآمیز، محتوا را برای خوانندگان نوجوان جالب کرده است.^۸

البته هر کسی هم در چنین زمینه‌ای موفق نمی‌شود. به عنوان مثال لوئیس کارول^۹ نویسنده مشهور آلیس در سرزمین عجایب، کوشید با ارائه مسائل ریاضی در قالب داستانی، رشته مورد علاقه خود را برای نوجوانان آشنا کند، اما با توجه به گمنامی این داستان‌ها، می‌توان گفت که ناموفق بوده‌اند. بازار کتاب امروزه همانند بازارهای دیگر است. درست است که همانند مارک سونی در زمینه الکترونیک، نام ناشران و نویسندگان خاصی همواره برای مخاطبان جذابیت دارد، اما بی‌دلیل نیست که شرکت‌های بزرگ تجاری، دفاتری برای بررسی سلیقه مشتریان خود دارند و بودجه قابل توجهی برای تبلیغات^{۱۰} و بسته‌بندی و ظاهر جذاب کالا کنار می‌گذارند. این عوامل در نشر و فروش کتاب نیز دخالت دارند. در زبان انگلیسی ضرب‌المثلی وجود دارد که چنین می‌گوید: اگر نمی‌توانی شکست‌شان بدهی، به آنها ملحق شو.^{۱۱} اگر با وجود زحمات مسئولان، باز ادبیات «عامه‌پسندانه» بر ادبیات «آموزشی» غالب است، شاید وقت بازبینی روش‌ها باشد.

پی‌نوشت:

- ۱- Chaucer، نویسنده و سیاستمدار قرن چهاردهم انگلیس
- ۲- Christopher Marlow، قابل توجه است که تعداد زیادی از ضرب‌المثل‌ها و نقل قول‌های نسبت داده شده به شکسپیر، مخلوق مارلو است و شکسپیر از نوشته‌های دوست خود در نمایش‌نامه‌هایش استفاده کرده.
- 3- Russel Stannard
- ۴- من ۶ جلد مجموعه «عمو آلبرت» را ترجمه کرده‌ام که ۳ جلد آن سال گذشته، توسط انتشارات علمی فرهنگی به چاپ رسید. و سه جلد بعد در دست چاپ است.
- 5- Scholastic
- 6- Terry Deary
- 7- Anita Ganeri
- 8- Martin Brown
- 9- Mike Philips
- ۱۰- از میان این مجموعه بزرگ، ۴ جلد کتاب تاریخی، توسط نشر افق و ۲ جلد در زمینه جغرافیا، توسط انتشارات قدیانی و با ترجمه آقای مهرداد تویسرکانی، چاپ شده یا در دست چاپ است.
- 11- Lewis Carrol
- ۱۲- موفقیت تبلیغات در بازار کتاب را می‌توان در مجموعه هری پاتر مشاهده کرد.
- 13- If you cant beat them, Join them

